

هو العليم

بررسی حدیث حجب (۲)

بررسی آراء مرحوم کمپانی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

دویستم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبنای مرحوم آخوند در حدیث حجب

بحث درباره حدیث حجب بود عرض شد

مرحوم آخوند به لحاظ انتساب **حجب إلى الله تعالى**

این حدیث را از جمله ادله رفع مقتضی و رفع ثبوت

حکم از ناحیه پروردگار به عدم امر به تبلیغش به ائمه

و شارع می‌دانند.^۱ بنابراین این روایت جزء ادله

برائت نخواهد بود؛ در ادله برائت بحث راجع به هر

مجهولی است که این مجهول از ناحیه عدم تعلق علم

مکلف به آن موضوع باشد؛ سواءً کان مجهول حکمی

باشد یا موضوعی باشد و این به مواردی اختصاص

پیدا می‌کند که شارع امر به تبلیغ نکرده است.

اشکال به نظر مرحوم آخوند

اشکالی که در اینجا مطرح شد و آن مسئله

موجب - همان‌طوری که بعضی‌ها هم فرمودند -

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۱.

توجیه و تفسیر حجب که به پروردگار متعال تعلق گرفته است و استناد **حجب إلى الله** است آن مسئله این بود که اگر چنانچه این احکام اختصاص داشته باشد فقط به آن احکامی که در مرتبه انشاء مجعول است؛ ولی در مرتبه فعلیت، در مرتبه تنجّز، هنوز تنجّز پیدا نکرده است؛ اگر این طور باشد پس علم مکلف نسبت به این حکم و عدم علم مکلف سیّان خواهد بود و هیچ فایده‌ای بر اطلاع مکلف از این حکم و عدم اطلاعی دیگر در این صورت نیست.

مطلب دوم اینکه اگر چنانچه این «حجب» مستند به احکام باشد؛ به احکام مجعوله انشائی، نه احکامی که شارع آنها را بیان کرده است و به مرحله تنجّز رسیده است و لکن به واسطه اخفاء ظالمین یا دواعی دیگر از ما مخفی مانده، اگر اختصاص نداشته باشد ما از کجا اطلاع پیدا کنیم و فرق بین این دو مسئله را متوجه بشویم که آیا این جزء احکامی است که در مرتبه تنجّز جعل شده و ظالمین اینها را اخفاء کردند یا این احکامی است که در مرتبه انشاء هست و هنوز به مرتبه تنجّز نرسیده است؟ چون همین که شارع یا

ائمہ علیہم السّلام این احکام را تبلیغ می کنند معنایش این است که در ظرف تنجّز تحقق پیدا کرده، منتها ظرف فعلیت شان وقتی است که به مخاطب منتقل بشود و مشافهین یا مخاطبین **مِنْ بَعْدِهِمْ** بر اینها اطلاع پیدا بکنند؛ که آن دیگر در ظرف تنجّز است و یا اینکه ظرف فعلیت است و ظرف فعلیت را ما باز رتبه متأخره بدانیم که همان وقتِ خود اتیان فعل است.

علی‌ایّ حال در وقت تنجّز حداقل تبلیغ شارع و تبلیغ ائمّه را لازم داریم؛ درحالی که ما اطلاع و علم غیب نداریم که این حکم مثل شرب توتون آیا در مرتبه انشاء بوده و شارع **سَكَّتَ عَنْهُ لِمَنَّةٍ عَلَى الْعِبَادِ** یا اینکه نه شارع امر به حرمت کرده اما به واسطه اخفاء یا زلزال یا به واسطه دواعی دیگر طبعاً مخفی مانده است.

این جهتی که عرض کردم این اشکال، اشکال جدّی است و این اشکال را مطرح هم نکردند که فرق بین این دو مطلب از کجا به دست می آید؟! آیا به واسطه اخفاء ظالمین است یا به واسطه این... و این موجب می شود که اصلاً اساس این استدلال بر اینکه این روایت اختصاص دارد به آن احکامی که آنها را

شارع در مقام انشاء جعل کرده است، ولی امر به تبلیغش ننموده اساس این استدلال به طور کلی منتفی می‌شود.

قبل از اینکه وارد بیان مرحوم کمپانی راجع به این روایت بشویم، یک نظری به آن حدیث رفع می‌اندازیم در جلسه قبل عرض شد که معنای این حدیث «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ**» عبارت از این است که خداوند متعال از نقطه نظر تعلق انسان به او و از نقطه نظر تقدیر و مشیّت او، مکلف را در یک وضعیت خاصی از تکلیف همیشه قرار می‌دهد. حالا راجع به این قضیه به طور مبسوط و مفصّل الآن بحث می‌کنیم؛ اینکه مکلف الآن در این زمان واقع شده است و نه در زمان گذشته، این در اختیار مکلف نیست؛ یا اینکه مکلف در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نبوده و بعداً می‌آید، در اختیار مکلف نیست؛ یا مکلفی که در زمان رسول الله هست و بعداً نیست تمام اینها خارج است. همین طور نسبت به شرایط موصلة به علم از باب مقدمه موصله، هم مکلف اختیاری نسبت به علم و جهل ممکن

است نداشته باشد. ممکن است مکلف در یک
 شرایطی باشد که در آن شرایط با اختلاف پنج دقیقه
 کمتر یا زیاد شدن، یک مسئله از او مجهول بماند یا
 نسبت به یک مسئله‌ای علم پیدا بکند. پس از این
 نقطه نظر ما می‌توانیم بگوییم که «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ**
عَنِ الْعِبَادِ»، یعنی این عدم اختیار مکلف نسبت به
 علم به تکلیف، اعم از حکم و موضوع مستند **إِلَى اللَّهِ**
 است؛ به جهت اینکه در اختیار مکلف نیست. فرض
 کنید یک وقتی مکلف عالم است نسبت به اینکه **ما**
فِي هَذَا الْإِنَاءِ مَاءٌ یا اینکه عالم نیست، شخصی
 می‌آید به او می‌گوید که **فِي هَذَا الْإِنَاءِ مَاءٌ**، شخص
 ثانی هم می‌آید می‌گوید: **فِي هَذَا الْإِنَاءِ مَاءٌ** ثالث هم
 می‌آید می‌گوید: **فِي هَذَا الْإِنَاءِ مَاءٌ**، خب مکلف
 اعتماد پیدا می‌کند به این افراد و این ماء را شرب
 می‌کند بعد معلوم می‌شود که **لَيْسَ بِمَاءٍ بَلْ شَيْءٌ**
مَحْرَمٌ. این در اینجا صدق می‌کند که «**مَا حَجَبَ اللَّهُ**
عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ» در اینجا محقق است. خدا این را
 در یک وضعیتی قرار داده که در این وضعیت
 محجوب است، خب نمی‌توانیم در اینجا بگوییم که
 این حجب مستند به این است، می‌گوید: به من چه

مربوط است من الآن در یک وضعیتی قرار گرفتم این طور است، لعلّ اینکه شخص رابعی می‌آمد و می‌گفت که نخور این خمر است، آمدن و نیامدن او در اختیار من نیست و ما در اینجا می‌توانیم واقعاً استناد حجب را إلى الله بدهیم، نه استناد حجب را به این شخص بدهیم. یا مثلاً اخفاء ظالمین؛ ظالمی در کار نیست، اشتباهی در اینجا شده و این انجام گرفته است این مطلبی بود که قبلاً عرض شد.

صدق حدیث حجب نسبت به شبهات

حکمیة و موضوعیة

فلهذا در قضیة شبهات حکمیة و موضوعیة **حجب**

إلى الله صدق می‌کند که حجب مستند **إلى الله** باشد؛

چه اینکه در شرب توتون این حجب هست و نسبت

ما به این حجب محقق است در شبهات حکمیة، یا

در شبهات موضوعیة من باب مثال ما می‌دانیم که

الحيوانُ إمّا مذکّی أو غیر مذکّی، خصوصیات

حیوان مذکّی را هم می‌دانیم مثل بقر، غنم، ابل و

بعضی از حیوانات دیگری که مشخص هستند مثل

غزال و امثال ذلک - البته این مربوط به مذکّی و غیر

مذکّی نیست بلکه مربوط به حلّیت اکل است -

بعضی‌ها را هم مشخص است می‌دانیم که حرام هستند مانند اسد، ذئب، هرّه و امثال ذلک که مشخص هستند که اینها حرام الأکل هستند. بعضی‌های دیگر را شک داریم که آیا داخل در این قسم هستند یا داخل در آن قسم هستند؛ آیا با شرایط حلّیت مناسبت دارند یا با شرایط غیر حلّیت؟ از نظر اکل اگر اینها آکل لحم نباشند آکل حشیش باشند، اعشاب و اینها باشند، خب این یک دلیل است که می‌شود حکم به حلّیت اکل کرد؛ از طرف دیگر اگر اینها دارای آن معده و آن خصوصیتی باشند که اغنام و اینها دارند مثل معده و سیرابی و بعضی از چیزهای که اغنام و اینها دارند، باز این هم دلیل دیگری است که می‌شود حلال باشند.

البته ما حیوانات دیگری هم داریم مانند خرگوش و اینها باینکه آکل اعشاب و اینها هستند، ولی درعین حال حرام هستند؛ به خلاف اهل تسنّن که ظاهراً فتوا به کراهت می‌دهند ولیکن حرمتش مسلّم است، حتی من شنیده‌ام که بعضی‌ها در حرمت این هم شک کردند. یا بعضی از حیوانات مانند [بعضی] طیور دارای شبهه هستند که آیا داخل در

تحت مأكول اللحم هستند یا تحت غیر مأكول اللحم
هستند، در این گونه موارد شبهه شبهه موضوعیه
است؛ یعنی از باب شبهه موضوعیه ما در اینجا شک
داریم والا می دانیم که **الحيوانُ إمّا مذکّی أو غیر
مذکّی** در این گونه موارد باز در اینجا «حجب» صدق
می کند.

راجع به اینکه صرف تذکّیه و عدم تذکّیه و اینکه
آیا ما در اینجا می توانیم اصالة عدم ازلی در اینجا
جاری بکنیم یا نه، خیال می کنم بحثش گذشته باشد
اگر هم نه که بعداً در بحث براءت می آید. یکی از
مباحث مهم همین بحث استصحاب عدم ازلی است
که می گویند: استصحاب سابق بر وجود، استصحابی
که به ماهیات تعلق می گیرد، آنهایی که آمدند خیلی
دقت به خرج بدهند مثل مرحوم کمپانی و اینها این
عوارض را، عوارض ماهیات گرفتند که این عوارض
سابق بر وجود است.^۱ بله، این عوارض، عوارض
اصل ماهیات است غافل از اینکه این عوارضی که بر
ماهیات است، به لحاظ وجود است، نه ماهیت **من**

^۱ نهاية الدراية، ج ۴، ص ۱۴۲.

حیث هی هی، تا اینکه به واسطه تحقق وجود خارجی ما بتوانیم آن عوارضی که در آنجا عارض بر ماهیات شدند و عروضشان عروض ذهنی است نه عروض خارجی، آنها را بتوانیم استصحاب کنیم. علی‌ای حال این استصحاب عدم ازلی که یکی از آنها اصل عدم تذکیه است، **إن شاء الله** بعداً خواهد آمد که اصلاً این وجهی ندارد و اصلاً از اساس این استصحاب عدم ازلی باطل است؛ ولی به نسبت به ادله نقلیه‌ای که داریم، حالا باید ببینیم که این ادله نقلیه شامل او خواهد شد یا نه؟ **اصالة الحلّ و الطهارة** شامل خواهد شد یا نه؟ **«رفع الله ما حجب الله علمه عن العباد»** این شامل این شبهه موضوعیه هم خواهد شد؟ بالأخره این یکی از موضوعاتی است که جهلش نه مستند به اخفاء ظالمین است و نه مستند به چیز دیگر و مکلف قادر نیست حالا به سبب اختلاف در ادله و یا عدم قدرت بر وصول به مغزای ادله، این هم برای این می‌شود و ممکن است که این قضیه بر ما مخفی بماند و استنادش **إلی الله تعالی** بلامانع است.

نکته‌ای دربارهٔ حدیث رفع

بحثی که در اینجا نسبت به حدیث رفع مطرح می‌شود این قضیه است که ما در باب حدیث رفع گفتیم که «**رفع ما لا یعلمون**» به لحاظ سایر فقرات، دلالت بر یک امر ثبوتی می‌کند؛ نه اینکه دالّ بر یک امر سلبی است. به عبارت دیگر در دلیل دارد که «**الخطأ و النسیان و ما اضطرّوا إلیه و ما أُکْرِهوا عَلَیْه و ما لا یطیقون**» تمام اینها حکایت بر یک امر وجودی و یک امر ثبوتی می‌کند؛ یعنی آن خطایی را که اینها در خارج مرتکب می‌شوند نسیانی را که در خارج مرتکب می‌شوند، چون وقتی کسی نسیانی را مرتکب شد، بدل از آن فعل، فعل دیگری را انجام می‌دهد؛ یعنی به جای اینکه نماز بخواند نمی‌خواند؛ به جای اینکه شرب این خمر را نکند شرب می‌کند، این نسیان به یک امر ثبوتی تعلق می‌گیرد؛ یعنی بدل از آن حکم واقعی، حکم دیگری را از روی نسیان و **من غیر اختیار** انجام می‌دهد و در «**ما اضطرّوا إلیه و ما أُکْرِهوا عَلَیْه**» و اینها همه امر ثبوتی هستند «**ما لا یطیقون**» امر ثبوتی است؛ یعنی

به جای اینکه صوم بگیرد افطار می کند که افطار امر
ثبوتی است. یا فرض کنید که «**الطيرة و الحسد و**
تفكر في الوسوسة في الخلق» تمام اینها از امور
ثبوتی هستند؛ ولی امور ثبوتیه نفسیه هستند نه امور
ثبوتیه خارجیه، «**ما لم ينطق بشفة**» که آن مبدل به
امر خارجی در آنجا می شود. در «**ما لا يعلمون**»
گفتیم این نمی شود به یک امر غیر از وجودی تعلق
بگیرد که تمام این فقرات حکایت از امر وجودی
می کنند، آن امر وجودی **لِداعی** خطأ، نسیان،
اضطرار، اکراه، آن حالت نفسانی حسد و فلان باشد،
اما در «**ما لا يعلمون**» یک دفعه بخورد به یک حکم
من الله تعالى، یعنی در تمام این فقرات ثمانیه مسئله
رفع، امر ثبوتی خارجی باشد؛ ولی در «**ما لا**
يعلمون» یک دفعه **حكم منزل من الله تعالى** باشد
که اصلاً ارتباطی با مکلف ندارد ارتباط ندارد،
[یعنی] آن حکمی که از ناحیه پروردگار است و
مکلف نسبت به او جاهل است؛ پس ما لا يعلمون
هم باید یک امر وجودی خارجی بشود، یعنی آن
عملی را که مکلف از روی جهل انجام می دهد، که
ما به **يلتفتون** تفسیر کردیم؛ «**ما لا يعلمون**» یعنی

رفع ما لا يلتفتون. جنبه التفات که یک امر وجودی

خارجی است در اینجا کنار سایر فقرات ثمانیه قرار

گرفته است. درست شد؟! حالا این **ما لا يلتفتون**

ممکن است اعم باشد - این نکته را امروز

می خواستم عرض کنم - ممکن است **ما لا يلتفتون**

اعم از این باشد که مکلف عالم به حکم است اما در

موقع اتیان التفات ندارد، ممکن است اینکه اصلاً

مکلف به واسطه جهل به آن حکم التفات ندارد، اگر

جاهل نسبت به آن حکم نبود و عالم بود، التفات

داشت و انجام داد، بنابراین «**رفع ما لا يعلمون**»

یعنی هم مواردی را که مکلف جهل نسبت به حکم

کلی دارد شامل می شود و از باب عدم جهل غیر از

آن حکم تکلیفی را انجام می دهد و هم شامل آن

مواردی می شود که مکلف عالم است، اما در موقع

فعل التفات ندارد و خلاف آن را انجام می دهد. این

نکته را می خواستم ضمیمه حدیث رفع شود و

تتمه ای برای آنجا بیان بشود که همان عدم التفات

شامل همه موارد خواهد شد.

تلمیذ: پس در این صورت جزء ادله برائت

می‌شود؟

استاد: کدام؟

تلمیذ: اینکه مورد جهل را هم بگیرد جزء ادله

برائت می‌شود؟

عدم دلالت حدیث رفع بر برائت

استاد: می‌شود متنها آنچه را که آقایان می‌خواهند

استدلال کنند آن نیست آنچه که آقایان می‌خواهند

استدلال کنند می‌خواهند بگویند در آنجایی که علم

نداری انجام بده! من می‌گویم: این روایت این را

شامل نمی‌شود؛ چون وقتی که ما به عدم التفات

می‌گیریم وقتی که مکلف جاهل است ولی ملتفت

است باید احتیاط بکند. اینها این استفاده را

می‌خواهند بکنند که وقتی که شما علم نداری، تا علم

نداری بگویید: حلال است! ما می‌گوییم که این ادله

شامل نمی‌شود، وقتی علم نداری احتیاط بکنید و

نخورید؛ چون التفات هست. بله یک وقت ممکن

است التفات نباشد، هم جاهل هستید و هم عدم

التفات، این ممکن است؛ عالم هستید با عدم التفات،

باز هم ممکن است. همه این موارد ممکن است پس

حدیث رفع به هیچ وجه دلالت بر برائت نمی‌کند.

دیدگاه مرحوم کمپانی درباره حدیث

حجب

حالا سراغ حجب آمدیم مرحوم کمپانی در اینجا یک مطلبی دارند صرف نظر از اینکه اشکالاتی به مطلب ایشان وارد می شود ولی از نقطه نظر بیان، بسیار حکیمانه و دقیق است.

ایشان می فرمایند که در «حجب» از باب اینکه «حجب» **استناد إلى الله** دارد، از این باب باید در اینجا ثبوت حکمی باشد، یعنی حجب ظهور در ثبوت حکمی دارد که آن ثبوت حکم محجوب است؛ یعنی ثبوت حکم در عالم انشاء و تنجّز، ولکن محجوب **عنا المكلفين** والا اگر ما این را نگیریم، یعنی نگوییم که حجب، ظهور در ثبوت حکم دارد؛ لاجرم باید بگوییم که هر حکمی یک مقتضی دارد یعنی اگر قرار باشد حجبی باشد باید اولاً مقتضی برای آن حکم وجود داشته باشد، اگر مقتضی نباشد «حجب» از چه می خواهد بکند؟! مقتضی برای حکم عبارت از مصالح و مفسد نفس الامریه در مقام جعل و انشاء، مقتضیات برای جعل حکم هستند. وقتی مقتضی برای حکم نباشد، پس حجب اصلاً معنا

ندارد، شما در کجا پرده می اندازید؟! پرده می اندازید می خواهید اهل بیت شما را کسی نبیند؛ حجاب برای چیست؟! حالا اگر خانم نداشته باشید چادر را برای چه کسی می خواهید بخرید؟! این چادر برای چه کسی است؟! برای عیالتان است که کسی او را نبیند، اما من باب مثال در خانه چادر سر می کنید؟! نمی کنید، چون کسی در خانه نیست. مقتضی برای سِتار و مقتضی برای حجب، وجود نامحرم است؛ چون نامحرم ممکن است در شوارع باشد تا وقتی که عیال می خواهد از منزل بیرون بیاید می گوید: با چادر بیا، درست شد؟! [اگر] یک قدری مسئله مشکل تر است، [می گوید که] پوشیه هم روی سرت بینداز. حالا اگر من باب مثال اصلاً در این شهر یک نفر مرد وجود ندارد - امیرالمؤمنین به اهل بصره فرمود که **«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالٍ»**^۱ - وقتی که زن بیرون می آید خب حکم به حجاب هم از بین می رود. حکم به حجاب در صورت مقتضی برای حجاب است. آیا در مجالس زنانه حجاب لازم

^۱ نهج البلاغة، ج ۱، خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۹.

است؟! نه، چون مرد ناظر محترم در آنجا نیست، آیا در منزل حجاب لازم است؟! لازم نیست، چون در آنجا ناظر محترم نیست، ما محترم نیستیم!^۱

پس این مقتضی می‌خواهد، در صورت عدم مقتضی اصلاً دیگر «حجب» هم معنا ندارد. حالا با توجه به این مسئله اگر قرار بر این است که «حجب» به حکم تعلق نگیرد و از ناحیه شارع امر به عدم بیان او نشده باشد، دیگر در این صورت مقتضی برای رفع و مقتضی برای وضع در آنجا اصلاً وجود ندارد و وقتی که مقتضی نبود یعنی در مقام انشاء، پس این «حجب» هم دیگر در آنجا معنا ندارد.^۲ این کلام اول

^۱ تلمیذ: آنها همه چیز را با حجاب می‌بینند یا بدون حجاب؟!!

استاد: نه آقا آنها همه چیز را می‌بینند!

تلمیذ: واقعاً یک سؤال است آنها که از نفس نگذشته‌اند یک مکاشفاتی می‌بینند که خانه طرف را و همه چیز را می‌بینند، آنها چطور است؟!!

استاد: چه عرض کنم! شما بروید از همان‌ها پرسید ببینید چطوری می‌بینند! علی‌ای حال حالا صحبت در آنها ضرورتی ندارد، فعلاً ما به مسائل فقهی مان برسیم!

^۲ نه‌ایة الدرایة، ج ۴، ص ۴۱۱

مرحوم کمپانی است.

نقد کلام مرحوم کمپانی

اشکالی که بر این کلام وارد می شود این است که شما اول باید بفرمایید که این اقتضایی که می فرمایید: مقتضی برای وضع و مقتضی برای رفع باید در مرحله اول وجود داشته باشد تا بعد «حجب» به او تعلق بگیرد، آیا این مقتضی در شبهات حکمیه منظور شماست یا در شبهات موضوعیه؟! شما اول بحث را روی شبهات حکمیه بردید، بعد آن وقت می گوید که اگر چنانچه این مقتضی وجود نداشته باشد و این در مقام انشاء نباشد دیگر «حجب» در آنجا معنا ندارد، چون وقتی خدا حکمی را جعل نکرده معنا ندارد بگوید که ما این حکم را از شما محجوب کردیم، اصلاً جعل نکردید که بخواهید محجوب بکنید یا اینکه محجوب نکنید. روی این حساب باید حکم جعل شده باشد یعنی مقتضی برای جعل وجود داشته باشد.

صحبت این است که منظور از مقتضی چیست؟! آیا مقتضی در شبهات حکمیه است یا مقتضی در شبهات موضوعیه است؟!!

اقسام مقتضی در شبهات حکمیه

مقتضی در شبهات حکمیه به دو نحو است؛ آن مقتضی برای خود حکم عبارت از مصالح و مفسد نفس الامریه است. بله ما می‌گوییم که این مصالح و مفسد نفس الامریه باید باشد؛ اما از اینجا که شما مقتضی را فقط به شبهات حکمیه اختصاص دادید این را ما نمی‌توانیم بپذیریم؛ مقتضی برای حکم عبارت از مصالح و مفسد نفس الامریه است، مقتضی برای علم مکلف عبارت از تحقق شرایط علمیه است که اینها از باب مقدمه موصله موجب علم مکلف هستند. بناءً علی هذا این انحصار اقتضاء در شبهات حکمیه بلاوجه است که فقط اختصاص به شبهات حکمیه داشته باشد.

شما در اینجا فقط می‌توانید یک مطلبی را مدعی بشوید که - ایشان ادعای این مسئله را می‌کند - چون حجب استناد **إلی الله** داده شده است، از این باب، این روایت مختص به شبهات حکمیه است، چون در باب شبهات موضوعیه، جهل مکلف نسبت به موضوع **لا یستندُ إلی الله تعالی**. من که به ماهیت این

اناء جاهل هستم این جهل من استناد به پروردگار نیست؛ بلکه استناد به اسباب و علل طبیعی خارجی است، مثل استناد به عدم لون این مایع است، استناد به شهادت شهود است که **خطأً أو عناداً**، استناد شهادت به زور دادند، استناد به جهل و خطأً من است، این علل و اسباب خارجیه موجب می‌شوند که مکلف نسبت به موضوع جهل پیدا کند، یا اینکه مکلفی حتی نسبت به حکم جهل پیدا بکند که عرض کردیم، اما از نقطه نظر استناد حجب **إلی الله تعالی** اختصاص به شبهات حکمیه‌ای دارد که پروردگار متعال علت اصلی و سبب اصلی برای عدم ابلاغ آن می‌باشد که حجج خود را به تبلیغ آن امر نکرده است. این مطلبی بود که در اینجا هست.

پس به این بیان مرحوم اصفهانی اصلاً مسئله را از شبهات موضوعیه خارج کردند و در شبهات حکمیه منحصر کردند که اشکالی که عرض شد در اینجا وارد می‌شود. بر فرض اینکه نظر ایشان نسبت به شبهات حکمیه صحیح باشد، ایشان این روایت را اختصاص دادند به آن مواردی که حجب **من الله تعالی** نه به واسطه اخفاء ظالمین و **دواعی آخر**، بلکه

به واسطه عدم امر به تبلیغ **مَنَّةً عَلَى الْعِبَاد** این حجب در اینجا تحقق پیدا کرده باشد، نظیر روایتی که عرض شد از امیرالمؤمنین علیه السلام:

إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَانِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعَهَا نِسِيَاناً فَلَا تَنْكَأُوهَا^۱

تنظیر به مسئله نسخ

این نظیر آن است که اراده شارع به عدم ابلاغ تعلق بگیرد **مَنَّةً عَلَى الْعِبَاد**؛ مثل اینکه ما در مورد نسخ قائلیم به اینکه حکم ناسخ **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** در مقام انشاء مجعول است اما بعد از مضيّ زمان و حلول وقت نسخ منسوخ تنجز و فعلیت پیدا می کند، به نحوی که ولو اینکه شارع - دقت کنید اینجا، جای خیلی دقیقی است - ولو اینکه شارع به ناسخ علم پیدا کند **لا يجوز له العمل بناسخ قبل حلول وقت عمله** درست شد؟! ولو اینکه شارع علم پیدا کند این حکم منسوخ بعد از **سَنْتَيْنِ يُنْسَخُ**، از الآن شارع نمی تواند

^۱ نهج البلاغة، ج ۱، باب المختار من حكم أمير المؤمنين عليه السلام و...، ص ۴۸۷.

ترجمه: «خداوند بر شما اعمالی واجب داشته، آنها را ضایع نگذارید و برایتان حدودی معین کرده، از آن حدود تجاوز نکنید. شما را از چیزهایی نهی کرده، حرمت آن نشکنید و چیزهایی است که درباره آنها سکوت کرده، نه آنکه فراموش کرده باشد، در آنها خود را به رنج نیفکنید.» (محقق)

عمل کند بلکه باید تا سنتین صبر کند، تا وقت حلول
 عملِ حکم به منسوخ بیاید و در آنجا عمل کند
 ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ
 قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾^۱ معلوم می‌شود که خود
 شارع علم به ناسخ داشته که می‌خواهد بیاید، منتها
 مدام منتظر بوده چه وقت این ناسخ می‌خواهد بیاید.
 یاینکه نسبت به بسیاری از احکام این گونه است.

البته این با آنچه که به مقام تنجّز رسیده فرق
 می‌کند، ولی هنوز امر به بلاغ نشده است؛ مانند
 حرمت شرب خمر و اینها که این حرمت در مدینه
 آمد اما برای شارع و برای افرادی که مطلع بر این
 حرمت بودند جایز نبود که شرب خمر کنند، چون
 نسبت به آنها فعلیت داشت، نسبت به آنها تنجّز
 داشت ولیکن مأمور به عدم ابلاغ این تنجّز بودند تا
 در وقت خودش که در مدینه پیدا بشود، همین‌طور
 احکام زنا و سرقت همه در مدینه نازل شد. در مکه
 هرکسی پیش پیغمبر می‌آمد به او می‌گفت: اسلام را

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۴۴. انوارالملکوت، ج ۱، ص ۲۳۹:

«حَقًّا مَا دَرَدِيمُ كِهْ چهره تو در آسمان ملکوت، به سوی مسجدالحرام
 برگشت. بنابراین، ما تو را به سمت قبله‌ای می‌گردانیم که آن را به پسندی.»

بیاور فعلاً هر کاری می خواهی بکنی بکن! فعلاً در
مندوحه هستی! سر ما مثل اینکه کلاه رفته است! اگر
در آن زمان بودیم حداقل چهارده پانزده سال در
مندوحه بودیم، چون هنوز امر به بلاغ از ناحیه شارع
نشده بود!

توضیحی در باب اهمیت و آداب

سؤال پرسیدن از استاد

بعضی ها در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی
علیه - بودند که می گفتند: ما پیش ایشان نمی رویم تا
این سؤال را پرسیم، چون اگر برویم می دانیم
می گویند: نه؛ اگر برویم می دانیم می گویند: نه! چرا
برویم پرسیم؟! این گول زدن است، آدم خودش را
گول زده والا خب مسئله مشخص است. وقتی تو
می دانی می گویند: نه، یا احتمال راجح می دهی
معنای قضیه روشن است.

تلمیذ: فرقی می کند، به هر حال مخالفت عملی
نکرده است یعنی در قبال حرف و سخن ایشان.

استاد: فقط یک جنبه تجرّی و اینها در اینجا انجام
نگرفته است والا خب آن اثراتش که مترتب است.

تلمیذ: بالأخره یک سری مسائل هست که انسان

تکثیر سؤال بکند شاید خودش هم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ
 لَكُمْ ۖ تَسْأَلُكُمْ﴾^۱... بشود؛ مثلاً انسان بخواهد
 دائماً از استاد بپرسد اینجا چه کار کند آنجا چه کار
 کند...

استاد: آن جنبهٔ وسواس است والا اگر انسان
 بداند به صرف اینکه استاد مطلب را به او بیان نکرده،
 اگر واقعاً شخصی نسبت به حال خودش و نسبت به
 موقعیت خودش احساس مسئولیت بکند، واقعاً این
 کار را می‌کند؟! نمی‌کند. همان‌طور که اگر مریض
 باشید نمی‌روید یک قرص بردارید همین‌طوری میل
 بفرمایید! چرا؟! چون نسبت به جان محترم خودتان
 احساس مسئولیت می‌کنید و می‌گویید: آقا بالآخره
 داروخانه فراوان هست لعل اینکه این قرص الان
 برای من سم باشد ولی جالب اینجاست که ما همه
 اینها را نادیده می‌گیریم و نسبت به این مسائل مهم
 که موضوعات خطرناک است شل می‌شویم؛ یعنی در آن

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۰۱.

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «هرگز از چیزهایی پرسید که اگر فاش گردد
 شما را زشت و بد می‌آید و غمناک می‌کند.»

مسائلی که برای ما نیست [دخالت می‌کنیم] البته خودم را عرض می‌کنم چون تعلق ما به ماده قوی است؛ تعلق به ماده و تعلق به دنیا قوی است؛ اینها برای ما خیلی مهم‌تر است و ارزشش بیشتر است. آن وقت به عکس، برای آنهایی که آن جنبه قوی است آن چیزهایی که متناسب با آن حیثیت است برای آنها قوی است نسبت به اینها خیلی اهمیت نمی‌دهند حالا می‌گویند: این را هم خوردم، خوردم، حالا مریض هم شدم، شدم، التفات می‌کنید اصلاً نمی‌خواهم بگویم که این درست است نه، بلکه آن جنبه تعلق وقتی کم بشود اصلاً خواهی نخواهی توجه کم می‌شود، روی آن طرف قضیه خیلی وسواس نشان می‌دهند و خلاصه مواظب هستند به اینکه اتفاقی نیفتد.

یک وقتی یک بنده خدا راجع به یک مسئله‌ای از من سؤال کرد، من گفتم که نه این کار را نکنید، بعد گفت: آیا شما از نظر سلوکی این جواب را به من دادید یا از نظر حکم فقهی و فتوای خودتان فرمودید؟! گفتم: آقا جان، من می‌گویم نکنید، نکنید،

نه فقه متوجه می‌شوم نه سلوک! اگر می‌خواهید انجام دهید کسی الزام نمی‌کند که حتماً گوش بدهید! من برای شما این را مضر می‌دانم. دوباره رفت و آمد گفت: نظر آقای سیستانی هم همین است؟! گفتم: آقا جان بروید انجام بدهید! چرا وقت ما را می‌گیرید؟! شما نظر من را سؤال کردید می‌گوییم: آقا نکنید! دلیل فقهی می‌خواهد! مگر تو مجتهدی که حالا من بیایم دلیل فقهی‌اش را برای بگویم؟! تو یک آدم حالا بر فرض با فضل و سواد هم باشی، سواد که این چیزها نیست، یک مسائل دیگر می‌طلبد. این به خاطر این است که اهتمام نیست والا به صرف شبهه و حداقل یک رجحان... چون بالآخره این شخصی که دارد این حرف را به تو می‌زند حداقل از دید تو یک شخص عادی نیست؛ بلکه شخصی است که بالآخره یک حرف‌هایی از این و آن شنیده و دارد می‌گوید، نمی‌خواهد یک اجتهادی بکند و براساس سلیقه و ذوقش بخواهد یک مطلبی را بگوید. چه نفعی به من دارد؟! حالا این کار را انجام بدهد نفیاً و اثباتاً برای من که نفع ندارد. خودش می‌داند یعنی حداقل این مقدار ما تصور کنیم

اینکه دارد این حرف را می‌زند، نفعی به حال او نمی‌رسد و این دارد **مصلحةً له** این مطلب را مطرح می‌کند. نه دوباره یک راهی این وسط پیدا بشود، یک روزنه‌ای که فرار کند، خب آدم می‌گوید که برو انجام بده. این افراد آن‌طور که باید و شاید هنوز مطلب را دریافته‌اند، اهمیت مسئله را آن‌طور که باید و شاید متوجه نشدند و الاً به محض اینکه طرف این را می‌گوید، این اصلاً زودتر جلو جلو خودش باید یک برنامه‌هایی انجام بدهد.

اینهایی که من خدمتتان عرض می‌کنم شما به من نگاه نکنید، ما خیلی کارمان خراب است؛ ولی این چیزهایی است که ما از بزرگان دیده‌ایم و چون نمی‌خواهیم به رفاقت خودمان با دوستان و رفقا خیانت کنیم می‌گوییم. حالا شما به ما نگاه نکنید فرض کنید ما یک نواری که می‌گردد ولی آن کسانی که رفتند و به مطلوب رسیدند این‌طور نبودند، این‌طوری نمی‌رسی! خاطر جمع که نمی‌رسید! من تضمین می‌کنم کسی که این حال را دارد قدم از قدم بر نمی‌دارد!

هَمَّت در سلوک

مرحوم آقا به خاطر همین بود می گفتند: «هَمَّت است که انسان را می رساند»، هَمَّت یعنی چه؟! همت یعنی نفس بر یک نقطه ارتکاز کند، به آن مقداری که ارتکاز کند به آن مقدار ترقّی دارد اما اگر نه، قضیه را شل بگیرد، نه آقا جان صد سال هم بگذرد فائده‌ای ندارد هیچ! آقا این طور نشدیم، آن طور نشدیم! خب خودت نکردی همین بنده خدا مثلاً یک دفعه گفت که ما چرا این طوریم؟! گفتم: شما آنچه را که من گفتم انجام دادید؟! بعد این طوری می گوید: اگر انجام می دادم چه بود؟! گفتم: آقا جان من آن طرفش را تضمین نمی کنم ولی این طرفش را می گویم که اگر نکنید فایده ندارد؛ حالا بکنید فایده دارد یا نه را من دیگر نمی دانم! ممکن است یک قضیه هزار علل داشته باشد، لازم نیست که برای عدم تحقق یک شیء همه هزار علل نباشند، یک علت هم نباشد ممکن است کفایت کند.

اشکال به مرحوم کمپانی درباره استناد

حجب به خداوند متعال

مرحوم کمپانی می فرمایند که استناد حجب **إلی**

الله تعالی ممکن است **لِقَائِهِ أَنْ يَقُولَ** که ولو اینکه
 به واسطهٔ اخفاء ظالمین است؛ اما بالأخره اسباب
 منتهی به علة العلل و به **مسبب الأسباب** است و از
 باب انتهاء سلسلهٔ علل به علت اولی، ممکن است که
 استناد فعل در خارج **إلی الله** باشد؛ گرچه آن سبب
 اخیر یا اسباب اخیر برای تحقق غیر الله تعالی هست،
 مثل اخفاء ظالمین و امثال ذلک؛ ولی از نقطه نظر انتهاء
 سلسلهٔ علل **إلی الله تعالی** می توانیم بگوییم که این
 حجب **إلی الله تعالی** صدق می کند. البته اینجا یک
 مطلبی هم ایشان دارند که یک جمله می گویم و
 می روم. می گویند: استناد حجب را چرا ما به
 مخاطب و به مکلف گفتیم که **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ**
عَنِ الْعِبَادِ» در حالی که باید **حجب الله معلوم** باشد،
 معلوم محجوب است نه علم، این از باب تغلیب
 جنبهٔ معلومیت است. گرچه این هم حالا خیلی
 ضرورت ندارد؛ ولی بالأخره علم در اینجا به معنای
 معلوم است و علم بدون معلوم که در اینجا نمی شود؛
 علم عبارت از همان معلوم به ذاتی است که نفس
 مکلف به او تعلق گرفته است و او حاکی از همان

معلوم بالعرض خارجی است. این مطلب را ایشان به این کیفیت **إِنْ قُلْتَ** بیان می کنند.

پاسخ مرحوم کمپانی به اشکال

در جواب این قضیه ایشان می فرمایند: ما افعالی که در خارج انجام می دهیم از نقطه نظر استنادش **إِلَى اللَّهِ تَعَالَى** بر چند قسم تقسیم می شود؛ یک قسم این است که آن جنبه ربوبی در نزد شارع بر جنبه ناسوتی و بر جنبه مُلْکی غلبه دارد، به عبارت دیگر عوارض عارضه بر آن فعل از نقطه نظر ربوبی بر عوارضی که تالی ماهیّت است و جنبه ناسوتی آن فعل است غلبه دارد. در آن آیه شریفه می فرماید: ﴿هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾^۱ در حالی که اخذ صدقه از ناحیه عباد است، آنها صدقه را می گیرند؛ ولی چون نیت قربت و خلوص در آن عمل مدخلیت دارد خداوند در اینجا خودش را به عنوان آخذ صدقات در اینجا می گیرد، می گوید: تصور نکنید که الآن شما به فقیر صدقه می دهید، اگر

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴.

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «محققا خداست که توبه بندگان را می پذیرد و صدقه آنها را قبول می فرماید.»

به یک فقیر صدقه دادید شما به خدا صدقه دادید، آن کسانی که زکات می‌پردازند تصوّر نکنند به فقراء زکات دادند، به خدا زکات دادند لذا در آن آیه دیگر دارد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^۱ که تفسیر شده ﴿يُقْرِضُ اللَّهَ﴾ یعنی **يُقْرِضُ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِضُ الْفُقَرَاءَ**، این معنای **يُقْرِضُ** **الله** است^۲ یا همین‌طور به یک معانی دیگری که بالاتر از این تفسیر شده که مسئله مربوط به ولایت و اینها می‌شود. علی‌ایّ حال حدّش این است که قرض، قرض به خدا نیست، قرض، قرض به مؤمنین است، به فقراء مؤمنین است؛ یا روایات هم داریم که کسی که به مؤمن قرض می‌دهد به خدا قرض داده است^۳ یا در آن روایت دیگر هست که وقتی مؤمن به فقیر پول می‌دهد، دست خودش را باید تقبیل کند، دستش را باید ببوسد،^۴ چرا؟ چون در واقع با دستش

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «کیست که خدا را قرض الحسنه دهد.»

^۲ کنز العرفان، ج ۲، ص ۵۸.

^۳ همان.

^۴ الخصال، ج ۲، باب الواحد إلى المائة علم أمير المؤمنين عليه السلام أصحابه فی مجلس واحد أربعمئة، باب مما يصلح للمسلم فی دینه و دنیا؛ ص ۶۱۰، وسائل الشیعة، ج ۹، أبواب الصدقة، باب استحباب تقبیل

به خدا این صدقه را پرداخته است، چون فقیر بنده خدا و عبد او است، الآن این دست محترم است. دست را ببوسد نه از باب اینکه این دستی که اعطاء صدقات کرده محترم است؛ چون دست فقیر به این دست اصابت کرده است این دست احترام پیدا کرد؛ لذا انسان باید دست را ببوسد. این از باب غلبه جنبه ربوبی بر جنبه ناسوتی است. در بعضی موارد هست که ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۱ این از باب جنبه غلبه ربوبی است ولی ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۲ این از باب جنبه غلبه ماهوی اشیاء است. ماهیت اشیاء چون جنبه ناسوتی دارند، این بدی و سیئه استناد به پروردگار پیدا نمی‌کند. در آن موارد هم که **على السواء** باشد مرحوم کمپانی می‌فرماید ﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ﴾^۳ که استناد فعل به اصل الوجود و به وجود

الإنسان يده بعد الصدقة و تقبيل ما تصدق به، ص ۴۳۳، ح ۱.

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۷۹.

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «هر چه از انواع نیکویی به تو رسد از جانب خداست.»

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۷۹.

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «هر بدی رسد از خود توست.»

^۳ سوره نساء (۴) آیه ۷۸.

مطلق است و لحاظ مسئله ربوبی و مسئله ناسوتی
 اصلاً در اینجا نشده است؛ بلکه فقط از باب اینکه این
 افعال مظاهر برای وجود منبسط هستند، از باب
 مظهریت اطلاقی که دارند، استناد به وجود مطلق در
 اینجا پیدا می‌کند؛ حالا ایشان می‌فرماید که روی این
 حساب ما باید بینیم که این قضیه اگر از باب اخفاء
 ظالمین باشد آیا مستند به پروردگار است یا مستند به
 ما است؟ ما می‌بینیم آیات غیر از این را می‌گویند؛ آیه
 می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
 كَذِبًا﴾،^۱ این افترا را استناد به ظالمین می‌دهد یا اینکه
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ نَا مِنْ آلِ بَيْتٍ
 وَأَلْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لِلنَّاسِ فِي آلِ كِتَابِ
 أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ﴾^۲

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «بگو همه از جانب خدا است.»
^۱ سوره انعام (۶) آیه ۲۱.

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا
 دروغ بست.»

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۹۷:
 «بدترین خلق خدا علماء فاسد هستند؛ چون اینها اباطیل و خلاف حق را
 ظاهر می‌کنند، و حقائق را می‌پوشانند؛ و درباره اینهاست که خدای عز و
 جل فرموده است: ایشان را خداوند لعنت می‌کند، و لعنت کنندگان ایشان را
 لعنت می‌کند.»

کتمان **ما أنزل الله** را که مانحن فیه است در اینجا به «ناس» نسبت داده است. نمی گوید که **الله یکتُم ما یُنزل**، بلکه می گوید: ﴿الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ نَا مِنَّا مِنْ آلٍ بَيِّنَةٍ﴾. چون در اینجا جنبه استناد به این ماهیات امکانیه قوی است، این اخفاء را ما نمی توانیم **مستند إلى الله** بکنیم و حجب را متوجه افعالی بکنیم که ظالمین آنها را اتیان کرده اند. از این باب حدیث حجب اختصاص به احکامی دارد که شارع مأمور به تبلیغ آن احکام نبوده است، نه اینکه آن احکامی که مأمور بوده و تبلیغ کرده و این به واسطه اخفاء ظالمین محجوب شده است و **فیه مافیہ**، إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

نکته ای درباره آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُونَ﴾

تلمیذ: این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُونَ﴾ ... این آیه مسئله ... نفسانی است

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۰۱.

ترجمه مرحوم الهی قمشه ای: «هرگز از چیزهایی پرسید که اگر فاش گردد

دیگر یعنی اگر پیغمبر...

استاد: مسائلی که مربوط به نفسانی است،
مسائلی که مربوط به جنبه اجتماعی است، مسائلی
که مربوط به کارهای مردم است و مسائلی که اگر
بخواهد روشن شود آبروی شخص می‌رود. پیغمبر
می‌گوید: برو این کار را بکن، حالا بگوید: یا رسول
الله چرا این را انجام بدهم؟! من خود را ذی حق
می‌دانم! فرض کنید پیغمبر به شخصی می‌گوید که
این فرشی که داری برو به فلان شخص بده، یا رسول
الله من این فرش را خودم خریدم از کدّ یمین و عرق
جبین این فرش را خریدم چرا بدهم؟! حضرت
می‌گوید: می‌گویم برو این کار را بکن حرف هم
نزن! [می‌گوید که] نه خیر! باید برای ما بیان کنید؛
خب حالا اگر پیغمبر بیاید بیان کند که در واقع این
فرش برای آن شخص است و چه مسائلی اتفاق
افتاده است ممکن است آبروی خیلی از این افراد
برود.

مثل حضرت داود و آن کسی که گاو در خانه‌اش

شما را زشت و بد می‌آید و غمناک می‌کند.»

آمد؛ مولانا دارد روایت هم داریم که دو نفر پیش حضرت داود آمدند، خب قضیه تان چیست؟ گفت: گاو ما رفته در خانه این شخص و او گاو را کشته و خورده است، حضرت داود گفت که تو این کار را کردی؟! [گفت: بله]، گفت: چطور؟! گفت: والله ما گرسنه بودیم یک مدتی غذا نداشتیم گفتیم که خدایا غذا برسان، یک دفعه در خانه باز شد و گاو آمد! ما هم دیدیم که این ﴿أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ﴾^۱، حالا این **مَائِدَةً عَلَى الْأَرْضِ** است! هیچ! سر این گاو را بریدیم و تا مدت ها می خوردیم، حالا این آقا آمده می گوید که این گاو برای من است! بی خود کردی، مگر هر چه می آید تو خانه بایستی که شما سرش را ببری؟! اینکه نمی شود، حضرت داود رو کرد به آن شخص گفت که از این صرف نظر کن، صرف نظر کن و برو، گفت: نه نمی شود، گفت: می گویم که صرف نظر کن به صلاح است، بعد رو کرد و گفتش که گفت: نه، گفت: غیر از اینکه این گاو را از آن صرف نظر می کنی باید فلان مبلغ را هم

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۸۹:

«برای ما از آسمان مائده ای فرو فرست.»

به او پردازی! گفت: ای داد و بیداد گاو ما را خورد حالا می‌گویی این مبلغ را هم به او بدهیم! گفت: این مبلغ را می‌دهی هیچ، آن خانه ای که در آن می‌نشینی آن خانه را هم بده به همین! این دیگر فریادش بالا رفت! دیگر خیلی دیگر چیز شد! آقا این حکم به ظلم است! این قضا به جور است، گاومان را چیز کردی! علی‌ایّ حال گفت: خیلی خوب! حالا که راضی نمی‌شوی همه باهم فردا بیایند! گفت به صلاح نیست‌ها، گفت: امکان ندارد! همه با هم بیایند، هم مردم آمدند. صبح کنار شهر دم یک درخت [ایستادند]، حضرت داوود گفت اینجا را بکنید، کردند یک دفعه دیدند یک خنجری هست، حضرت داوود خنجر را برداشت خنجر به صدا درآمد و گفت: این مرد قاتل پدر این است، این را کشته و جنازه اش را هم با همین من [خنجر] در آنجا دفن کرده است، و بعد بقیهٔ اموالش را تصاحب کرده و به هیچ کس هم خبر نداده، حضرت داوود هم گفت: خیلی خوب حالا هم باید قصاص بشوی، هم گاوت را و هم خانه اش [به آن شخص داد]! چون شما قاتل

بودی!^۱

حالا ﴿لَا تَسْأَلُوهُ عَن أَشْيَاءَ﴾ مربوط

به این چیزهاست، یعنی در آن مواردی که یک مسئله را می‌گویند دیگر پی آن را نگیرید به چه دلیل به چه فلان؟! و اتفاقاً این موضوع را ما تجربه کردیم مواردی پیدا شده که مسئله به یک نحو دیگر است، ولی با اصرار و ابرام قضیه صورت خوبی پیدا نکرده است.^۲

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۱۸۵۸؛ مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت آن شخص کی در عهد داود شب و روز دعا می‌کرد کی مرا روزی حلال ده بی رنج، با قدری اختلاف.

^۲ تلمیذ: یک سؤال غیر علمی است.

استاد: بفرمایید.

تلمیذ: این جلساتی که بچه‌ها را برای آموزش قرآن در سنینی که چهار سال، پنج سال، سه سال قبل از دبستان و اینها آنجا آموزش قرآن می‌روند حفظ می‌کنند چطور است؟! استاد: خوب است بله.